

بئر - بینه

بئر:

چاه.

باطل:

مقابل حق.

عمل باطل:

کاری که برخی از اجزاء یا شرائط لازم آن مفقود است و اثر متوقع از آن حاصل نمی شود.

باکره:

دختری که شوهر نکرده است، دختری که پرده بکارتش زایل نشده است.

بالسویه:

به طور یکسان، برابر.

بالغ:

کسی که به سنّ بلوغ (پسر ۱۵ سال قمری و دختر بنا به نظر مشهور ۹ سال قمری) رسیده است و یا موی ضخیم بر قسمت بالای عورت او روییده و یا منی از او خارج شده است.

بالفعل:

آنچه تحقق یافته است.

بالقوه:

آنچه امکان تحقق آن هست ؛ اما تاکنون محقق نشده است.

بایر:

زمین هایی که بهره برداری نشده اند.

بدر:

قرص کامل ماه.

بدعت:

ايجاد سنت يا اعتقاد خلاف شرع و اسلام.

بدل:

جاگزین، جانشین.

بدل از غسل:

تیممی که جایگزین غسل می شود.

بدل از وضو:

تیممی که جایگزین وضو می شود.

بُدنه:

به گاو و شتر گویند (بحث كفاره محرمات احرام).

بدیهی:

روشن، آشکار؛ آنچه معنایش سریع به ذهن آید.

برئ الذمه:

کسی که چیزی برگردن او نیست.

برائت ذمه:

فارغ شدن و پاک شدن ذمه انسان از آنچه بر عهده او بوده است.

برات:

برگه مخصوصی است که بدهکاران بابت بدهی خودشان آن را امضاء می کنند.

بُرد:

پارچه ای از پشم شتر که در یمن بافته می شده است.

برده:

غلام و کنیز.

بسمله:

مخفف «بسم الله الرحمن الرحيم»

بَشْرَه:

پوست.

بُضَع:

به فرج (آلت تناسلی زن) اطلاق می شود ؛ استمتاع.

بطن:

شکم.

نسل.

بطن اول: فرزندان.

بطن دوم: نوه ها، فرزندان زادگان.

بطن سوم: نتیجه ها، نوه زادگان.

بطن سابق: نسل قبلی.

بطن لاحق: نسل بعدی.

بطناً بعد بطن: نسلی پس از نسل دیگر.

بعید است:

این تعبیر در حکم فتواست.

بعید نیست:

این تعبیر در حکم فتواست.

بقعه (بقاع):

مزار ائمه و بزرگان دین.

بقاع متبرکه: اماکن مقدّس.

بکارت:

دوشیزگی. رجوع کنید به: باکره.

بکر:

آنچه که تاکنون از آن بهره برداری نشده است، دست نخورده.

بلاد کبیره:

شهرهای فوق العاده بزرگ.

بلا عقب:

آنکه فرزند و فرزندزاده ای ندارد.

بلا وارث:

متوفای بدون ورثه.

بلوغ:

رسیدن به حد تکلیف که با ظهور یکی از علائم سه گانه ی آن مشخص می شود. رجوع کنید به:
علائم بلوغ.

به نحو متعارف:

به طور معمول، مطابق نظر عرف.

بهتان:

رجوع کنید به: تهمت.

بهیمه:

حیوان چهارپایی که درنده نباشد.

بیت المال:

اموال عمومی، اموال دولت اسلامی.

بیتوته:

رجوع کنید به: مَبیت.

بیضة الاسلام:

شالوده و اساس اسلام.

بیع:

فروش، معامله.

بیع شرط: بیعی است که در متن عقد شرط شود که هرگاه بایع، تمام یا بخشی از قیمت را در مدت معین به مشتری بازگرداند، حق فسخ داشته باشد.

بیع مثل به مثل: مبادله کردن دو چیز هم جنس؛ مانند مبادله گندم با گندم.

بیع نقد (حال): بیعی که در آن برای دادن کالا و ثمن آن زمان مشخصی تعیین شده باشد.

بیع نسیه: بیعی که کالا نقد باشد؛ ولی بهای آن مدت دار باشد.

بیع سلف (سلم): بیعی که ثمن آن حال و جنس کلی به ذمه باشد و برای تحویل آن زمان مشخص شده باشد.

بیع صرف: بیع هر یک از طلا و نقره به یکدیگر.

بیع عقدی: بیعی که ایجاب و قبول آن هر دو لفظی باشد.

بیع معاطه: بیعی که ایجاب و قبول آن یا یکی از آن دو لفظی نباشد.

بینه:

شاهدانی که شهادت آنها می تواند یک امر را اثبات کند.